

بررسی و نقد بخش صرف کتاب صرف و نحو عربی

سیدمحمد رضا ابن‌الرسول *

الهه صفیان **

چکیده

کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ تألیف دکتر عباس ماهیار در سال ۱۳۸۵ از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) به عنوان منبع اصلی دروس صرف و نحو عربی ۱ و ۲ در رشته زبان و ادبیات فارسی مقطع کارشناسی به ارزش ۸ واحد به چاپ رسیده و زان پس دو بار تجدید چاپ شده است.

در مقاله حاضر نگارندگان با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و نقد بخش صرف این کتاب در چندین محور پرداخته‌اند. انطباق مطالب کتاب با سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی، درستی یا نادرستی تعاریف و مثال‌های اصطلاحات دستوری، توجه یا بی‌توجهی به اهمیت، ضرورت و کاربرد قواعد دستوری ارائه شده برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی، تصحیح اعراب و حرکت‌گذاری عبارات متن و تمرین‌ها و سرانجام اغلاط چاپی غیر قابل چشم‌پوشی از محورهای این بررسی نقادانه است.

از مهمترین دستاوردهای مقاله حاضر می‌توان به نکات مثبت کتاب، از جمله: مطابقت بخش صرف آن با سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی درسی، بیان گسترده قواعد عربی در بیشتر مباحث، ذکر تمرین و نمونه حل شده آن در پایان هر بحث، و از کاستی‌های آن به نادرستی یا نارسایی برخی از تعاریف، قواعد و مثال‌های دستوری، علایم نگارشی، حرکت‌گذاری و اعراب اشاره کرد که اصلاح و بازنگری آن را ایجاب می‌کند.

کلیدواژه‌ها: صرف و نحو عربی ۱ و ۲، عباس ماهیار، کتاب درسی، صرف عربی

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان Ibnorrasool@Yahoo.com

** دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان e-safian@Yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۵

۱. مقدمه

کتاب صرف و نحو عربی در سال ۱۳۷۳ به قلم دکتر عباس ماهیار توسط انتشارات «سمت» منتشر شد و از آن پس چندین بار تجدید چاپ شد؛ تا اینکه در سال ۱۳۸۵ نویسنده با تجدید نظر و افزودن مطالب بیشتر، آن را با نام صرف و نحو عربی ۱ و ۲ به همت ناشر مذکور به جامعه دانشگاهی عرضه نمود.

با توجه به اینکه کتاب یادشده برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی تدوین گشته و دروس صرف و نحو عربی در سر فصل دروس این رشته حائز اهمیت است و در آزمون کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی نیز بخشی از سؤالات را به خود اختصاص داده، اهمیت بررسی آن نمایان می‌شود.

از آنجا که به هر حال خطا و اشتباه از هر دست به نوشته‌های بشر راه می‌یابد یادکرد کاستی‌ها و نادرستی‌های یک اثر مکتوب هم به همان اندازه گزیر ناپذیر است. ما نیز برآنیم تا در این مقاله به بررسی بخش «صرف» کتاب مذکور (از ابتدا تا صفحه ۱۷۹) بپردازیم تا با معرفی نقاط ضعف و قوت این اثر، گامی هر چند کوتاه در بهینه‌سازی تدوین کتب دستور زبان عربی پیش روی خوانندگان محترم قرار دهیم. روشن است ذکر خطاهای یک اثر علمی، هیچ دلیلی بر کم‌ارزشی آن اثر نیست. نیز بر اساس جست و جوی انجام شده ظاهراً تاکنون هیچ مقاله‌ای به نقد این کتاب نپرداخته است؛ تردیدی نیست که در زمینه نقد کتب آموزشی زبان عربی مقالات متعددی نگاشته شده است، از این جمله است مقاله «نقد و بررسی کتاب «مبادئ العربية» (جلد چهارم)» نگاشته دکتر حامد صدقی، و سیده اکرم رخشنده‌نیا و معصومه نعمتی قزوینی که همزمان به نقد بخش صرف و نحو کتاب پرداخته‌اند (صدقی، ۱۳۸۴-۱۳۸۵، ۱۲۷-۱۴۰)، اما ظاهراً در این مقالات به نقد صرفی به گونه‌ای جداگانه پرداخته نشده است.

این مقاله ابتدا به بررسی کلی کتاب و بخش صرف می‌پردازد که در این راستا به نقاط ضعف و قوت آن اشاره می‌شود. پس از آن اصلاحاتی می‌آید که شایسته است در چاپ‌های بعدی در بخش صرف کتاب مورد توجه قرار گیرد. مطالب این قسمت از مقاله تحت عناوین زیر است: اصلاح برخی از تعاریف و قواعد دستوری، اصلاح برخی از مثال‌های دستوری، ویرایش کتاب: شامل اصلاحات ظاهری، علامات نگارشی، غلط‌های چاپی غیر قابل چشم‌پوشی، و حرکت‌گذاری، و اصلاح ترجمه عبارات عربی.

۲. درآمدی بر نقد متون

نقد و بررسی آثار و نظریه‌های علمی از دیرباز توجه اهل قلم را به خود جلب نموده و این خود از اسباب مهم رشد و شکوفایی علم به شمار می‌آید. محمد علی سلطانی در

مقاله‌ای وجود نشریات ویژه نقد و تقاضای نویسندگان و ناشران از مجلات برای نقد کتاب‌هایشان را گویای آن می‌داند که نویسندگان به ارزش نقد پی‌برده‌اند و نه تنها آن را موجب تنقیص کتابشان نمی‌دانند بلکه مایه فخر و مباهات و ابزاری برای مطرح شدن کتاب‌ها و روآوردن خوانندگان به آن می‌دانند؛ از مهم‌ترین اهداف نقد تبادل اندیشه و نیز کمک به نویسنده برای تصحیح خطاهایش است و به این ترتیب از به اشتباه افتادن خوانندگان نیز جلوگیری می‌شود (سلطانی، ۱۳۸۸: ۲-۴).

بدیهی است که با تشخیص معایب و محاسن کتب آموزشی نیز علاوه بر اینکه نویسنده کتاب در صدد اصلاح معایب و تقویت محاسن آن در کتاب مورد نقد و دیگر آثارش برمی‌آید، دیگر نویسندگان را نیز به همین میزان در ارائه کتب علمی مفید یاری می‌نماید، و از سوی دیگر کتاب‌های علمی - آموزشی مفیدی در دسترس دانش‌آموزان و دانشجویان قرار خواهد گرفت؛ و خواندن نقدنامه‌ها ذهن دانشجویان را در تحلیل متون پویا می‌نماید.

۳. بررسی کلی کتاب و بخش صرف

کتاب به طور کلی شامل ۲ بخش است، که در بخش اول به صرف عربی پرداخته شده و سعی شده تمام مفاد درسی مربوط به علم صرف در سه قسم فعل، اسم، و حرف با تکیه بر آموزش «تحلیل صرفی کلمات» در آن گنجانده شود و در پایان هر بحث تمرینی همراه با نمونه‌ای از حل تمرین آورده شده؛ و در بخش دوم به نحو عربی و بررسی ساختار کلام در زبان عربی همراه با تمرین و نمونه حل آن پرداخته شده است. - قبل از بخش صرف قسمتی به نام «کلیات» آمده که در آن مختصراً به مباحث پایه‌ای صرف (کلام، کلمه و اقسام آن، حروف هجای زبان عربی، حروف عله، حروف مد و لین، حرکت، سکون و تنوین، همزه و انواع آن، سنجیدن کلمات یا همان وزن کلمات، طرز استفاده از معاجم و کتابهای لغت) پرداخته شده، که مخاطب را آماده ورود به موضوعات صرفی می‌کند.

- در پایان هر مبحث تمرینی همراه با نمونه حل آورده شده که دانشجو می‌تواند خود را بیازماید.

- سعی شده در تمارین از آیات قرآن کریم، نهج البلاغه و اشعار مشهور زبان عربی استفاده شود؛ این امر دانشجویان را با متون کهن عربی آشنا می‌کند.

- نویسنده تقریباً در تمام مباحث صرفی، به بیان کامل و دقیق قواعد با ذکر مثال اهتمام ورزیده است.

موارد ذکر شده از جنبه‌های مثبت این اثر محسوب می‌شوند، اما با دقت در موضوعات ارائه شده در بخش صرف و ترتیب آنها نکات قابل اصلاحی به چشم می‌خورد، از جمله آنکه:

- در مبحث فعل صحیح و معتل (ماهیار، ۱۳۸۵: ۳۸ - ۴۰) فقط به معرفی اجمالی انواع فعل از منظر نوع حروف اصلی آن پرداخته شده و پس از آن در حدود ۱۸ صفحه به تصریف فعلهای مهموز، معتل، ومضاعف اختصاص یافته است. این قسمت در حالی آمده که قبل از آن هیچ اشاره‌ای به بحث ادغام و اعلال نشده، و بحث در این زمینه به پایان بخش صرف از صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۹ موقوف گشته که وجودش در آنجا بی‌ربط با موضوع قبل از آن (مبحث حرف) است. بنابراین بهتر است این موضوع از آخر بخش به صفحه ۴۱ کتاب منتقل شود تا خواننده برای فراگیری تصریف این افعال که در صفحات بعد می‌آید، آماده شود و به این ترتیب کارآیی بحث ادغام و اعلال نیز بالا رود.

- در صفحه ۶۵ در اواخر بحث فعل، عنوانی به نام «تحلیل صرفی فعل» آمده و ذیل آن درباره چگونگی تمرین‌های بخش صرف کتاب توضیحاتی آمده که ذکر آنها در اینجا و ذیل این عنوان بی‌ربط می‌نماید و بهتر است به مقدمه بخش «صرف» یا مقدمه کتاب انتقال یابد. البته باید مطالب یادآوری ۱ همین صفحه - با مختصر تغییری - در پایان قسمت فعل صفحه ۶۹ و قبل از جدول «تحلیل صرفی فعل» آورده شود.

- نکته مهم دیگر اینکه بحث «معرب و مبنی» بیش از آنکه بحثی نحوی باشد، مربوط به علم «صرف» است چه، می‌دانیم معرب و مبنی از ویژگی‌های شناسنامه‌ای کلمات هستند، حال آنکه جای این موضوع در سرتا سر بخش صرف این کتاب و در نمونه‌های تحلیل صرفی خالی است، و به خطا در ابتدای بخش نحو قرار گرفته است. بهتر است این قسمت به بخش صرف منتقل شود و در نمونه‌های تحلیل صرفی و در جدول تحلیل صرفی کلمات نیز در جای لازم، بحث «معرب و مبنی» افزوده شود.

- در صفحه ۱۵۹ (قسم اسم) موضوعی به نام «صحیح و معتل» آمده که در تحلیل صرفی ذکر این مورد برای اسم ضرورتی ندارد؛ بهتر است این موضوع حذف شود و در نمونه‌های تحلیل صرفی اسم نیز به آن اشاره نشود. در عوض به تقسیم‌بندی اسم از منظر حرف آخرشان توجه شود که متأسفانه با وجود ذکر این مبحث در صفحه ۹۱ تا

۹۳ کتاب، در نمونه‌های حل تمارین به تحلیل صرفی اسم از این زاویه توجه‌ای نشده است. در ضمن بسیار بجا است که به عناوین صفحه ۹۱ تا ۹۳ عنوان «صحیح الآخر» با توضیحات مربوط نیز افزوده شود چه، در کتاب فقط به اسم مقصور، اسم ممدود، و اسم منقوص اشاره شده است.

۴. اصلاح برخی از تعاریف و قواعد دستوری

- در صفحه ۱ کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ برای «کلام»، سه جمله مثال آورده شده، سپس در باره کلمات تشکیل دهنده جمله ۱ و ۲ («اعقل و توکل» و «قد قامت الصلاة») این گونه آمده است: «از یک فعل و یک اسم [تشکیل شده‌اند]» این در صورتی است که هر دو جمله شامل حرف نیز هست و حرف‌ها از جمله مکونات «کلام» است و همان گونه که سیوطی در شرح بیت ۸ الفیه (۱۳۸۶: ۱۲) گفته است کلام از هر سه قسم کلمه تشکیل می‌شود، فقط حروف از لحاظ جایگاه نسبت به اسم و فعل در مرتبه‌ای پایین‌تر است.

- تعریفی که برای فعل در صفحه ۲ ارائه شده به سبب عبارت «بر معنایی دلالت کند» به جای «بر انجام یا به وجود آمدن حالتی دلالت می‌کند»، مصادیقی جز فعل را نیز شامل می‌شود چه، کلماتی هستند که بر معنایی در یکی از سه زمان دلالت می‌کنند ولی فعل نیستند، مانند «القیامة» که بر روز رستاخیز (معنایی در آینده) دلالت دارد، البته گفتنی است این تعریف در صفحه ۱۵ به صورت صحیح و کامل آمده است.

- در تعریف حرف (ماهیار، ۱۳۸۵: ۳) باید عبارت «و با زمان نیز همراه نیست» حذف شود، زیرا کلماتی وجود دارند که معنای مستقلی ندارد ولی بر زمان دلالت دارند، مثل دو حرف «س» و «سوف» که بر زمان آینده دلالت دارند ولی معنای مستقل ندارند. در ضمن باید به جای جمله‌ی «اما میان اجزای کلام ارتباط برقرار می‌کند» جمله «اما معنی جمله را کامل می‌کند» بیاید، چون همه حروف بین اجزای کلام رابطه برقرار نمی‌کنند، مثل «ال» که فقط حرف تعریف است. البته این تعریف نیز در قسم حرف صفحه ۱۶۲ کتاب به صورت صحیح آمده است.

- در قسمت «کلیات» اول کتاب صفحه ۶ ذیل عنوان «تنوین»؛ تعریف تنوین این گونه آمده است: «نون ساکنی است که در آخر اسمهای معرب و منصرف - بنا به نقش نحوی کلمه - می‌آید لیکن نوشته نمی‌شود». اشکال اینجا است که گاهی دیده شده که اسماء مبنی نیز تنوینی می‌پذیرند که «تنوین تنکیر» نامیده می‌شود، مثل «صه»، نیز تنوینی به نام

«تنوین عوض از حرف» وجود دارد که مخصوص اسماء منقوص غیر منصرف، مانند «جوار و لیال» است و این دو مورد اختصاص تنوین به اسماء معرب منصرف را نقض می‌کند. بنابراین بهتر است قید «معرب و منصرف» از تعریف حذف شود چه، تنوین این اسماء (تنوین تمکن یا تمکین) تنها یکی از انواع تنوین است. این نکته در کتاب النحو الوافی در بحث «أقسام التنوین، وأحكامه» (حسن، ۱۳۸۸: ۳۰/۱) به تفصیل قابل پیگیری است.

- در صفحه ۱۴ آمده است که «در علم صرف حروف و اسمهای مبنی و فعلهای جامد به طور کامل صرف نمی‌شوند» که باید قید می‌شد که حروف اصلاً صرف نمی‌شوند. در کتاب شرح ابن عقیل ابتدای مبحث «التصریف» (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۴۸۵/۲) به این نکته اشاره شده است.

- در پانوشت صفحه ۱۸ در باره یکی از مواردی که فعل مضارع به معنی حال می‌آید، چنین آمده است: «وقتی با «لیس» و أخوات آن منفی شده باشد». اخوات لیس بیشتر فعل‌هایی مانند ما برح، صار و دیگر افعال ناقصه را تداعی می‌کند، اما مقصود نویسنده در این جا کلماتی است که در نفی شبیه به لیس است، مانند «ما»، «لا» و «إن». این مطلب در النحو الوافی (حسن، ۱۳۸۸: ۵۱/۱) نیز شرح داده شده است.

- صفحه ۲۱، «بنای فعل امر حاضر یا مخاطب»: در این قسمت فقط با افزودن چند کلمه، مفهوم قاعده به صورت روشن‌تری به مخاطب منتقل می‌شود؛ در اینجا آنچه برای اصلاح باید افزوده شود را داخل کروشه می‌آوریم: «ب) هرگاه پس از حذف حرف مضارع حرف بعدی متحرک باشد [فقط] آخر آن مجزوم می‌شود؛ ... اما اگر حرف پس از حذف ساکن باشد [علاوه بر مجزوم شدن آخر فعل] همزه‌ای در اول آن افزوده می‌شود». به این ترتیب این شبهه که مجزوم شدن آخر فعل مخصوص فعل‌هایی است که حرف بعد از حرف مضارعه آنها متحرک باشد دفع می‌شود.

- در ابتدای بحث «نون تأکید» صفحه ۲۵ آیه (لَيْسَ جَنَّ وَلَيْكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ) (یوسف ۱۲: ۳۲)، به عنوان شاهد مثال برای هر دو نوع نون تأکید آورده شده؛ و در ادامه آمده «لَيْكُونًا مقرون به نون تأکید خفیفه و به سبب وقف، «نون» به «الف» قلب شده است». این توجیه، مردود است زیرا نون در حقیقت نه حذف شده و نه قلب، بلکه تنها در رسم الخط به صورت تنوین نصب نگاشته شده است.

- توضیح معنای تکلف در باب تفعل «کاری را به خود نسبت دادن» (۳۶)، صحیح نیست و طبق آنچه در صرف ساده آمده تکلف «یعنی به زحمت و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن» (۱۸۰).

- گاهی مفهوم اصطلاحات به خوبی بیان نمی‌شود؛ مانند «اتخاذ» در ضمن یادکرد معانی باب افتعال و تفعل، و «انتساب» در باب تفعل که بدون توضیح آمده است (نگر: ص ۳۶ و ۳۷).

- در صفحه ۳۸ در ضمن بحث «صحیح»، بعد از تعریف فعل صحیح به اینکه در حروف اصلی آن حرف عله نباشد، در تعریف فعل سالم آمده است: «فعل سالم فعلی است که معتل و مهموز و مضاعف نباشد»؛ لفظ «معتل» در این تعریف زائد است.

- در بحث «فعل لازم» صفحه ۶۰، در بیان مصادیق فعل لازم، در شماره ۷ آمده است: «افعالی که بر وزن «افعلل» و مشابه آن بیایند». مقصود از فعل‌های مشابه افعلل واضح نیست. با توجه به آنچه در کتاب‌های «البهجة المرضیة» و «النحو الوافی» آمده، وزن‌هایی مقصود است که لام در پایان آنها مشدد است (سیوطی، ۱۳۸۶: ۱۹۹؛ حسن، ۱۳۸۸: ۱۲۳/۲ - ۱۲۴).

- در صفحه ۶۳، در مورد بنای فعل ماضی مجهول گفته شده: «اما هرگاه حرف ما قبل آخر ماضی «الف» باشد (به جز افعالی که مفرد مذکر غایب آنها سداسی است) در صیغه‌های مجهول «الف» به «یاء» قلب می‌شود و حروف متحرک پیش از آن مکسور می‌شود». طبق قاعده ارائه شده مجهول فعلی مانند «أراد»، «أرید» می‌شود در صورتی که چنین نیست و مجهولش «أرید» می‌شود، چرا که قاعده مکسور شدن تمام حروف قبل از «یاء» فقط مربوط به دو باب «افتعل و انفعل» است (حسن، ۱۳۸۸: ۸۴/۲ - ۸۸).

- در ابتدای قسم اسم صفحه ۷۰، در بیان نشانه‌های اسم یک مورد مهم (پذیرفتن «ال») از قلم افتاده است. نیز در نشانه اول اگر به جای کلمه «دیگر»، واژه «مجور» قرار گیرد، معنی هم درست می‌شود و هم روشن؛ یعنی جمله چنین شود: «مجور شدن با حرف جر، یا مضاف الیه واقع شدن، و یا تبعیت از اسمی مجور است».

- در صفحه ۷۲ بحث «بنای اسم فاعل» نوشته شده: «اگر اسم منقوص نکره باشد، حرف عله از آخر آن، در دو حالت «رفع» و «جر» حذف می‌شود و «تنوین عوض» جایگزین آن می‌گردد». در اینجا دو نکته مهم حائز اهمیت است؛ اول آنکه گاه ممکن است اسم منقوص، نکره باشد ولی قاعده مذکور اجرا نشود؛ مانند «شافی» در جمله: «إنه شافی کل داء»، چه اصل در قاعده جایگزینی «تنوین کسر» به جای «یاء»، قابلیت پذیرش تنوین

است نه نکره بودن، و یکی از مواقعی که کلمه تنوین نمی‌پذیرد مضاف واقع شدن است حتی اگر به اسم نکره‌ای اضافه شده باشد که کلمه نکره محسوب می‌شود ولی تنوین نمی‌پذیرد. نکته دوم آنکه تنوین اسم منقوص در حالت مفرد از آنجا که مربوط به اسم معرب منصرف است «تنوین تمکین» است و فقط در صورتی «تنوین عوض از حرف» نامیده می‌شود که به علت غیر منصرف شدن تحت هر شرایطی تنوین نپذیرد و آن هنگامی است که بر آهنگ «فواعل» جمع بسته شوند (شرتونی، ۱۳۷۸: ۱۲۱). البته این بحث در صفحه ۹۳ در ذکر «اسم منقوص» نیز پیش آمده که نکته اول در آنجا اصلاح شده، اما مورد دوم باز تکرار شده و تنوین در این اسماء (اسم‌های منقوص منصرف) «تنوین عوض» معرفی شده که باز نیاز به اصلاح دارد. نیز در ادامه بحث می‌خوانیم: "اما در حالت نصب و در صیغه مثنی و همچنین وقتی که معرفه به «ال» یا مضاف باشد، «یاء» باقی می‌ماند؛ مانند ... و «حضر قاضی الحکمة» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۹۳)؛ اینکه در مثال اخیر، ضمه بر روی «یاء» ظاهر شده - حتی اگر غلط چایی باشد - این تصور را به مخاطب می‌دهد که اعراب این کلمات در حالت رفع و جر ظاهری است؛ پس بهتر است به اعراب تقدیری آنها اشاره شود و ضمه «قاضی» برداشته شود؛ نام‌گذاری نادرست این تنوین (تنوین عوض) برای بار سوم ذیل بحث «اعلال به حذف»، مورد ششم از «حذف قیاسی» در صفحه ۱۷۳ تکرار شده که تصحیح آن ضروری می‌نماید.

- یادآوری قسمت «الف» بحث «بنای اسم مفعول» صفحه ۷۴: توضیحی که در رابطه با چگونگی ساخت اسم مفعول از اجوف واوی ثلاثی مجرد داده شده، دقیق نیست: «در فعل اجوف واوی به سبب قرار گرفتن دو واو در کنار هم و سنگین بودن تلفظ آن، واو میزان یا واو مفعولی حذف می‌شود و حرکت ضمه به حرف ما قبل منتقل می‌شود». بهتر است گفته شود: حرکت ضمه در واو اول به حرف ساکن ما قبل داده می‌شود، و سپس به علت التقاء ساکنین یکی از دو واو و ترجیحاً واو مفعول حذف می‌شود (حسن، ۱۳۸۸: ۶۰۵/۴؛ شرتونی، ۱۳۷۸: ۶۶).

- در بحث «صفت مشبیه» یادآوری ۳ و ۴ به مذکر و مؤنث وزن‌های أفعال، فعلاء و فعلان، فعلی اشاره نشده است (ماهیار، ۱۳۸۵: ۷۷).

- در بحث «اسم مثنی» صفحه ۹۵ نوشته شده: «نشانه آن [اسم مثنی] «الف و نون» و یا «یاء و نون» مکسور ما قبل مفتوح است»؛ در این توضیح مشخص نیست کسره و فتحه دقیقاً مربوط به کدام حرف است، با نگاهی به شرح «جمع مذکر» و نشانه آن در صفحه ۹۸ متوجه سلیس و روان بودن کلام در آنجا می‌شویم پس بهتر است نشانه «اسم مثنی»

همانگونه اصلاح شود: «الف» و «نون» مکسور در حالت رفع، و «یاء» ما قبل مفتوح و «نون» مکسور در حالت نصب و جر (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۲ و ۲۳۵).

– صفحه ۹۵ در تعریف «اسم‌های ملحق به مثنی» می‌خوانیم: «اسم ملحق به مثنی اسمی است که به صورت مثنی در آمده است، اما قابل جدا شدن نیست؛ حال آنکه بعضی از اسمهای ملحق به مثنی مانند «أبوان» و «قمران» قابل تفکیک هستند، یعنی از نشانه مثنی جدا می‌شوند ولی نمی‌توان مفردی از همان لفظ مثنای کلمه به لفظی شبیه آن عطف شود و ناچار می‌گوییم: «الأب والأم» و «القمر والشمس». پس باید اشاره شود «اسم‌های ملحق به مثنی» یا قابل تفکیک از نشانه مثنی نیستند، مانند: «أثنان» و یا قابلیت عطف مفردی از همان لفظ مثنایشان به لفظی مشابه را ندارند، مانند «قمران» که نمی‌توان گفت معادل «قمر» و «قمر» است (شرتونی، ۱۳۷۸: ۸۱؛ حسن، ۱۳۸۸: ۱۰۲/۱ – ۱۰۴).

– صفحه ۹۶ بحث «تثنيه اسمهای منقوص»: در توضیح مثنی کردن اسمهای منقوص آمده: «در همه موارد «یاء» در جای خود باقی می‌ماند و اگر محذوف باشد، به حالت اصلی برمی‌گردد؛ بهتر است قید «به حالت اصلی» حذف شود تا گمان نشود که منظور برگشتن حرف به اصل خود است (ابن‌عقیل، ۱۳۸۱: ۴۰۶/۲ – ۴۰۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۳۶).

– در صفحه ۹۹ در بیان شرایط ساخت «جمع مذکر سالم» از صفت، بهتر است دو مورد (یکی اینکه آن صفت بین مذکر و مؤنث مشترک نباشد و دوم اینکه بر وزن فعلان که مؤنث آن فعلی است، نباشد)، و در بحث «جمع مؤنث سالم» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۰۲)، نیز یک مورد (بر وزن فعلاء که مؤنث أفعال است، نباشد) افزوده شود. چون دو وزن «فعالان، فعلی» و «أفعال فعلاء» در قالب جمع سالم (چه مذکر و چه مؤنث) قرار نمی‌گیرند (حسن ۱: ۱۲۳؛ شرتونی، ۱۳۷۸: ۸۴ – ۸۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

– توضیحی که در بند اول بحث «جمع مؤنث سالم اسم ثلاثی مجرد» صفحه ۱۰۳ آمده، نیاز به اصلاح دارد تا اصل قاعده دچار خلل نشود. آورده‌اند: «وقتی که اسم ثلاثی مجرد ساکن الوسط باشد اگر حرف اول مفتوح و حرف دوم صحیح غیر مدغم باشد حرف ساکن مفتوح می‌شود مانند: «دَعْدُ: دَعْدَاتُ» و «سَجْدَةُ: سَجْدَاتُ». اما وقتی که حرف اول مضموم و یا مکسور باشد حرف وسط ممکن است در جمع مضموم و یا ساکن و یا مفتوح باشد مانند: «حُطْوَةٌ: حُطْوَاتُ، حُطْوَاتُ، حُطْوَاتُ؛ هِنْدٌ: هِنْدَاتُ، هِنْدَاتُ، هِنْدَاتُ». در صورتی که اساس قاعده چنین است: هرگاه اسم ثلاثی مجردی که عین‌الفعل آن حرف صحیح ساکن غیر مضاعف (غیر مدغم) است در قالب جمع مؤنث

درآید، حرکت عین الفعل آن تابع حرکت فاء الفعل (یکی از حرکات فتحه، کسره، ضمه) خواهد بود، حال اگر فاء الفعل حرکتی غیر از فتحه (ضمه و کسره) داشت عین الفعل علاوه بر تبعیت از حرف اول دو حرکت فتحه و سکون را نیز می‌پذیرد. اشکال قاعده مذکور در کتاب در مثال «هَند» جلوه می‌کند که «هِنْدَات» نادرست، و «هِنْدَات» درست است. این حرکت‌گذاری به دلیل مکسور بودن فاء الفعل و تبعیت عین الفعل از حرکت آن است (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۲/ ۴۱۲؛ سیوطی، ۱۳۸۶: ۵۱۹ - ۵۲۰؛ حسن، ۱۳۸۸: ۱۴۷/۱).

- در تعریف «اسم مذکر» و «اسم مؤنث» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۰۹ - ۱۱۰) آمده است: "اسم مذکر اسمی است که اشاره به آن با لفظ «هذا» درست باشد"، و اسم مؤنث "اسمی است که اشاره با لفظ «هذه» بر آن صحیح باشد". اشکال اینجا است که تکلیف مواردی چون «هذا حمزة» و «هذه کتب» چیست، «حمزه» مؤنث لفظی است با «هذا» آمده و «کتب» جمع «کتاب» (یعنی جمع یک کلمه مذکر) است و با «هذه» قرین است. به این ترتیب، تعریف مذکور در کتاب نقض می‌شود. بنا بر این بهتر است به این بسنده شود که اسم مذکر بر جنس مذکر از انسان و حیوان دلالت می‌کند و اسم مؤنث بر جنس مؤنث آنها دلالت دارد (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۲/ ۳۹۳؛ طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

- در بیان علائم تأنیث در صفحه ۱۱۰ قسمت «ب» و «ج» آمده است: "ب) الف تأنیث مقصوره الف کوتاهی است که در اسماء مؤنث حقیقی و مجازی می‌آید، مانند حُبلی و... ج) الف ممدود نشانه تأنیث مانند صحراء و...". فارغ از این که «الف کوتاه» - بر خلاف اصل عربی‌اش، یعنی «الف مقصوره» - ابهام‌انگیز است و «ممدود» هم به قرینه «مقصوره» باید به صورت «ممدوده» ذکر شود، باید در هر دو قید شود که این الف، زائد است تا کلماتی چون «تقوی» که «الف» در آن اصلی است و «عطاء» که همزه‌اش اصلی است، مؤنث به حساب نیایند.

- در صفحه ۱۲۱ در بحث از «ضمایر متصل»، به جای «ضمایر متصل مرفوعی» و «ضمایر متصل منصوب مجروری» به ترتیب اصطلاح «ضمایر متصل بارز» و «ضمایر متصل به هر سه قسم کلمه» را به کار برده‌اند و نه در اینجا و نه در نمونه‌های تحلیل صرفی به اعراب این ضمایر اشاره نشده است.

- در تعریف «ضمیر متصل بارز» آمده است: «ضمایر متصل بارز مخصوص افعال هستند ... و یک کلمه مستقل به حساب نمی‌آیند» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۲۱). از آنجا که در تعریف اسم گفته می‌شود: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت می‌کند و ضمیر نیز اسم

محسوب می شود جمله «و یک کلمه مستقل به حساب نمی آیند» در تعریف ضمیر، خلل وارد می کند و حذف آن ضروری می نماید.

– نکته قابل تأمل دیگر که اصلاح آن نیز ضروری می نماید در صفحه ۱۲۵ در بحث از «اسم اشاره» یادآوری دوم، بعد از ذکر نظر گروه اول در اعراب اسم اشاره مثنی که آن را ملحق به مثنی و در اعراب، شبیه آن می دانند، رأی گروه دوم را این گونه می آورد: "اما هستند از علمای نحو کسانی که اعراب مثنی را مبنی بر «الف» در حالت رفع و مبنی بر «یاء» در حالت نصب و جر تصور می کنند و از قرآن کریم آیه شریفه (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ) (طه (۲۰)، ۶۳) را مؤید نظر خویش می دانند اما معتقدان به ملحق به اسم مثنی برای تأویل آن راههای درازی پیموده اند؛ این صحیح است که گروهی اسم اشاره مثنی را مبنی بر «الف» و مبنی بر «یاء» دانسته اند ولی این دسته نیز برای تأویل این آیه شریفه ناچار به ذکر همان ادله گروه اول هستند چرا که آنها نیز این اسم ها را در حالت رفع مبنی بر «الف» و در حالت نصب و جر مبنی بر «یاء» می دانند پس اسم اشاره در آیه مذکور طبق نظر این دسته باید مبنی بر «یاء» باشد؛ بنا بر این باید به لغت مشهور دیگر در زبان عربی (لغت قبيله کنانه و بنی حارث بن كعب و...) اشاره شود که اعراب اسم مثنی و ملحق به آن را در همه حال به «الف» دانسته اند و برخی در تأویل آیه شریفه و امثال آن به لغت این قوم متوسل شده اند که این لغت نیز فراگیر مثنی نیست و طبق آن آیات و کلام عربی که اسم مثنی در آن با «یاء» آمده، نیاز به تأویل دارد؛ این هر دو رأی و اعراب مثنی طبق لغت مذکور در شرح ابن عقیل آمده است (۱۳۸۱: ۱/ ۶۰).

– در موضوع «لدى» در اواخر بحث ظروف می خوانیم: «هنگامی که به اسمی افزوده که معنی مکانی دارد لدى معنی مکانی پیدا می کند، مانند: (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيَِّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) [ق ۵۰: ۲۸]» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۴۴). در اینجا نویسنده باید توضیح دهد چگونه از ضمیر متکلم، معنی مکانی را برداشت کرده است.

– در بحث از «اسم فعل» صفحه ۱۴۶ سه قسم اسم فعل (در قسمت های الف، ب، ج) معرفی شده که بهتر است در قسمت «الف» و «ب» نام گذاری معروف (اسم فعل مرتجل و اسم فعل منقول) ذکر شود، و قبل از شماره ۱ و ۲ قسمت «ب» عبارت «منقول از» – که در قسمت ۳ (منقول از مصدر) هم ذکر شده – افزوده شود: «۱. [منقول از] جار و مجرور ... ۲. [منقول از] ظرف ...».

– در یادآوری صفحه ۱۵۷، در مورد اسم مرکب مزجی آمده: «در اسماء مرکب مزجی قسمت اول مبنی بر فتحه است و قسمت دوم را می توان اسم غیر منصرف و یا اسم

مبنی محسوب کرد» که به منظور روشن تر شدن وضعیت قسمت دوم این نوع اسم‌ها، بهتر است گفته شود: قسمت دوم را - اگر به «ویه» مختوم باشد - می‌توان غیر منصرف و یا مبنی بر کسر محسوب کرد و در غیر این صورت مبنی بر فتح می‌آید (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۱۹ - ۱۲۰).

- در بحث ادغام، صفحه ۱۶۹ - بعد از بند اول - سه حالت برای دو حرف متجانس که در کنار هم بیابند معرفی شده: «۱. هر دو حرف متحرک‌اند؛ ۲. حرف اول متحرک و حرف دوم ساکن است؛ ۳. حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک است»، و در ادامه در هر یک از این سه قسمت توضیحاتی همراه با مثال آمده است. در قسمت اول می‌خوانیم: «هرگاه دو حرف متجانس متحرک باشند، ادغام آنها یا واجب است و یا جایز و یا ممتنع» حال آنکه در قواعد ادغام، حکم دو حرف متجانس متحرک، وجوب ادغام است مگر در موقعیت‌های خاص مانند اسم‌های ثلاثی بر وزن «فَعَلَ» که ممتنع الادغام هستند (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۲/ ۵۳۸؛ سیوطی، ۱۳۸۶: ۶۱۳؛ شرتونی، ۱۳۷۸: ۳۳). از سوی دیگر در بعضی از مواردی که ذیل همین قسمت (هر دو حرف متحرک) آمده، حرف دومشان ساکن است، مثل مورد دوم از قسم «ب» (جواز ادغام): «لَمْ يَمُدَّ و لَمْ يَمُدُّ» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۷۰)، یا مورد سوم از قسم «ج» (امتناع ادغام): «أَحَبُّ بِالْوَطَنِ». با این تفصیل و با توجه به اینکه دو قسمت بعدی - در صفحه ۱۷۲ - خود زیر مجموعه توضیحات قسمت اول هستند، باید موارد مذکور در هر سه قسمت تحت سه عنوان «واجب الادغام»، «جایز الادغام»، و «ممتنع الادغام» بیابند، نه زیر سه تقسیم‌بندی که مربوط به حرکت دو حرف متجانس است.

- در صفحه ۱۷۳، مورد هشتم از عنوان «حذف قیاسی»، محذوف بودن حرف عله در فعل امر از مثال واوی مکسور العین در مضارع را مربوط به همان صیغه امر دانسته و گفته: «در فعل امر ... «واو» حذف می‌شود، مانند عِدْ ...» و اصل آن را «أَوْعِدْ» دانسته است؛ حال آنکه چنین نیست و حذف حرف عله نخست در مضارع رخ داده است. پس اصل «عِدْ»، «أَوْعِدْ» نیست، چه امر را از «تَعِدْ» است و نه «تَوْعِدْ» گرفته‌اند.

- در قسمت سوم در بحث «اعلال به قلب»، یعنی عنوان «قلب «واو» به «یاء» آمده است: «(و) واو مکسور در جمع مکسر صحیح اللام اجوف واوی، مانند دِيار و ... که در اصل دِوار و ... بوده‌اند» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۷۵). این توضیح چندان دقیق نیست و باید گفته شود: «هنگامی که واو بین کسره (حرف مکسور) و الف جمع مکسر واقع شود و در مفردش هم ساکن باشد» (شرتونی، ۱۳۷۸: ۳۷).

۵. اصلاح برخی از مثال‌های دستوری

- صفحه ۷، همزه وصل: مثال‌های همزه وصل در حروف چینی نشانه همزه قطع (ء) دارند. برای اصلاح باید نشانه همزه آنها حذف شود؛ إتبع، العاجز و... که صحیحشان اتبع، العاجز و... است.

- یادآوری ۱ صفحه ۳۲ زیر بحث «فعل رباعی مزید» بعد از معرفی سه وزن رباعی مزید (تفعّل، افعلّال، افعلّال) تذکر داده شده که «در وزن دوم هر دو «لام» لام الفعل اصلی اند و اگر هر دو اصلی نباشند آن را ملحق به رباعی مزید گویند؛ مانند تجلبب». منظور از وزن دوم افعلّال است ولی مثال ذکر شده از باب تفعّل است که باید نمونه‌ای مثل «اقعنسس» آورده می‌شد؛ و البته بهتر است به جای «در وزن دوم»، عبارت «در دو وزن اول» قرار گیرد.

- صفحه ۳۶ معنی چهارم باب افتعال را «اشتراک» ذکر کرده‌اند و مثال دوم برای این معنی را از باب تفاعل آورده‌اند: «تخاصم زیدٌ وسعیّدٌ» است.

- در صفحه ۵۲ برای فعل «وفی یفی» دو گونه امر آمده است: ۱. ف، فیا،... ۲. اوف اوفیا ... مورد دوم شبیه امر باب افعال است با این تفاوت که همزه باب افعال منصوب است و انگهی اگر همزه امر فعلی ثلاثی مجرد مرفوع باشد، عین الفعل آن در مضارع قطعاً مضموم است ولی در «وفی یفی» چنین نیست.

- مثال امر از فعل «أبی، یأبی» در صفحه ۵۵ اینگونه آمده: إئب (إیب)، إئبیا (إیبیا)، إئبوا (إیبوا) و...؛ که باید طبق قواعد تخفیف همزه، همزه دوم به یاء تبدیل شود بنابراین مثال صحیح همان است که بین دو کمان آمده است. نیز همزه امر به غیر از باب افعال، وصل است و باید بدون علامت «ء» آورده شود؛ درست آن «ایب» است.

- یادآوری ۲ بحث «بنای اسم فاعل» در صفحه ۷۲ و توضیح و مثال آن نامفهوم است: «هرگاه فعل ناقص باشد، مطابق اسم منقوص عمل می‌شود. صیغه‌های مفرد و مثنی و جمع همچنین مذکر و مؤنث اسم فاعل به شش صورت زیر نشان داده می‌شود: کاتب، کاتبان، و...؛ مستغفر، مستغفران، و...؛ که از یک سو مفهوم جمله «هرگاه فعل ناقص باشد، مطابق اسم منقوص عمل می‌شود» رسا نیست، و از سوی دیگر اینکه بلافاصله گفته شده صیغه‌های اسم فاعل به شش صورت زیر نشان داده می‌شود این تصور را به وجود می‌آورد که مثال‌ها برای صیغه‌های اسم فاعل از منقوص است. بهتر است یا مثال‌های اسم فاعل از منقوص ذکر شود و یا عبارت «صیغه‌های مفرد مثنی و جمع» تا پایان آن در بند جداگانه‌ای بیاید و البته مفهوم جمله اول هم روشن شود.

- در بحث «اسم مثنی» صفحه ۹۵ آمده: «اگر مانند «قمران» و «ابوان» قابل تفکیک نباشند، در مجموعه اسمها ملحق به مثنی قرار می‌گیرند؛ مثال مذکور باید به «اثنان» و «کلتا» یا امثالشان مبدل شود، چه این دو کلمه‌اند که نمی‌توانند از نشانه مثنی جدا شوند، اما دو مثال مذکور در کتاب از نشانه مثنی جدا می‌شوند و علت الحاقشان به مثنی طبق آنچه قبلاً گفتیم عدم قابلیت عطف مفردی از لفظ مثنایشان به مشابه آن است. (حسن، ۱۳۸۸: ۱۰۲/۱ - ۱۰۴؛ شرتونی، ۱۳۷۸: ۸۱).

- در ابتدای صفحه ۹۷ یادآوری ۴ در ادامه توضیحات «تثنيه اسمهای منقوص» متذکر می‌شود: «گاهی اسم مثنی جمع محسوب می‌شود و فعل و ضمیر جمع برای آن آورده می‌شود؛ مانند (هذان خصمان اختصموا فی رهم) [حج ۲۲: ۱۹] ذکر این مطلب در اینجا ضرورتی ندارد، زیرا جمع بودن در مواردی چنین به سبب بار معنایی کلمه است؛ در مثال مذکور نیز چنین است و واژه «خصمان» معنای جمع دارد، چرا که ادامه آیه و آیات قبل دو گروه مؤمن و کافر مقصود است و در ضمن تبعیت «هذان» از لفظ «خصمان» جمع محسوب شدن آن را نفی می‌کند. و در تفسیر کشاف نیز به این مطلب اشاره شده است: «الخصم: صفة وُصِفَ بِهَا الْفَوْجُ أَوْ الْفَرِيقُ فَكَأَنَّهُ قِيلَ: هَذَانِ فَوْجَانِ أَوْ فَرِيقَانِ مَخْتَصِمَانِ وَقَوْلُهُ: «هَذَانِ» لِلْفِطْرِ. وَ «اِخْتَصَمُوا» لِلْمَعْنَى... وَلَوْ قِيلَ: هَؤُلَاءِ خِصْمَانِ، أَوْ اِخْتَصَمَا جَزَاءً، يَرَادُ الْمُؤْمِنُونَ وَالْكَافِرُونَ» (زمخشری، ۱۹۸۷: م: ۱۴۹).

- در یادآوری ابتدای صفحه ۱۰۴ مربوط به «جمع مؤنث سالم از اسم ثلاثی مجرد» (قبل از بحث «جمع مکسر») نوشته شده است: «اسم‌هایی که محذوف اللام هستند به هنگام جمع بستن، لام الفعل آنها به جای خود برمی‌گردد. مانند: «أب» که می‌شود أبوات، و أخ که می‌شود أخوات؛ دو کلمه «أب و أخ» که در اینجا به عنوان مثال آورده شده مذکر هستند و جمع مؤنث بسته نمی‌شوند، و از سوی دیگر کلمه «أبوات» به عنوان جمع «أب» کاربردی ندارد و «أخوات» هم جمع «أخت» است.

- در یادآوری ۳ آخر صفحه ۱۰۴ مربوط به «جمع قله» اشاره شده ثلاثی مجردی که وزن مفرد آن «فَعْلٌ» باشد معمولاً جمعش بر وزن «أَفْعُلٌ» می‌آید و یکی از مثال‌ها «رجل» ذکر شده اما با وجود اینکه جمع این کلمه «أَرْجُلٌ» است مفردش مطابق با وزن معرفی شده نیست.

- صفحه ۱۱۱ یادآوری ۲ ذیل بحث «اسم مؤنث لفظی و معنوی» آمده است: «گاهی برای مذکر و مؤنث، دو لفظ جداگانه به کار می‌رود، مانند أْبٌ و أُمٌّ، بَعْلٌ و زَوْجَةٌ...». «بعل» را مذکر، و «زوجه» را به عنوان مؤنث آن و البته از لفظی دیگر معرفی کرده که

چنین نیست و هر کدام از این دو کلمه از لفظ خودش برای جنس مقابل نیز کاربرد دارد (مجمع اللغة العربية، ۱۳۷۲: «بعل»).

– از آنجا که یادآوری صفحه ۱۲۲ در بحث از ضمیر منفصل مرفوعی به جواز ساکن شدن «هاء» در ضمائر «هُوَ» و «هِيَ» به هنگام اضافه شدن حرف «فاء» و «واو» بر سرشان اشاره دارد، لازم است معلوم کنند این جواز در همه کاربردها جریان دارد یا مختص شعر است و در صورت اختصاص به زبان شعر، مثال شعری آورده شود.

– در بحث از «اسم موصول مشترک» صفحه ۱۲۹، بعد از بیان این نکته که «من» اسم موصول عام برای عقلاء است، آمده که گاه برای آنچه به مثابه عاقل است نیز به کار می‌رود و آیه شریفه (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) [حج ۲۲: ۱۸]، به عنوان مثال ذکر شده است. آیه یادشده برای جایی نمونه آورده می‌شود که عاقل و غیر عاقل هر دو در کلام اند و غلبه با افضل (عاقل) است (سیوطی، ۱۳۸۶: ۷۲ – ۷۳). بهترین مثال برای مورد مذکور همان بیت دوم تمرین صفحه ۱۳۲ با صدر «أَسْرَبَ الْقَطَا هَلْ مِنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ» است؛ هرچند کلمه «هُوَيْتُ» در مصراع دوم این بیت هم به غلط «هدیت» ضبط شده است.

۶. ویرایش کتاب

۱-۶. اصلاحات ظاهری

– ارجاعاتی که برای آیات قرآن آمده، اشکالی ندارد جز اینکه از نظر ظاهر ابهام‌آور است، مانند: "(سوره انعام (۶)، (۱۵۱))". با تغییراتی در ظاهر به صورت (انعام ۶ : ۱۵۱) می‌توان همان اطلاعات را به روشنی ارائه کرد. نکته دیگری که باید در ویرایش آیات قرآن رعایت شود این است که گاه – مانند آیات صفحه ۱۴۴ – بدون هیچ علامت نقل قول آمده است.

– شایسته است ارجاع به متن‌هایی که از «نهج البلاغه» گزینش شده دقیق‌تر شود تا خواننده هنگامی که نیاز به مطالعه اصل متن داشت با رجوع به انواع چاپ‌های نهج البلاغه، متن مورد نظر را به آسانی بیابد. در حالی که ارجاعات کتاب – از آنجا که فقط صفحه ذکر شده – مربوط به نهج البلاغه در دسترس نویسنده است. بهتر بود مشخص می‌شد متن مورد نظر در کدامیک از سه بخش خطب، نامه‌ها، و کلمات قصار و با چه

شماره‌ای آمده است؛ برای نمونه ارجاع دقیق «ما أكثر العبر وأقل الاعتبار» که در تمرین صفحه ۷ آمده (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۹۷) است (فولادوند، ۱۳۸۰: ۴۸۰).
- پانوشت ۲ صفحه ۱۲۳ عینا تکرار پانوشت ۱ همان صفحه است.

۲-۶. علامات نگارشی

- در یادآوری ۲ صفحه ۱۱۱ تحت عنوان «اسم مؤنث لفظی و معنوی» آمده: «گاهی برای مذکر و مؤنث دو لفظ جداگانه به کار می‌رود؛ مانند أَبٌ و أُمٌّ و بعلٌ و زوجةٌ و دیکٌ و دجاجةٌ و ثورٌ و بقرةٌ» که باید برای رفع التباس پس از هر جفت کلمه علامت نگارشی ویرگول (،) قرار گیرد: «مانند أَبٌ و أُمٌّ، بعلٌ و زوجةٌ، دیکٌ و دجاجةٌ، ثورٌ و بقرةٌ».
- گاهی علامت نقل قول و دو کمان در جای خود به کار نرفته‌اند؛ آخر صفحه ۱۱۴ شماره ۱۰ در مورد نسبت در اسم‌های دو حرفی آمده استگفته: «حکم نسبت در اسم‌های دو حرفی «ثنائی» و ثلاثی محذوف اللام. اسم‌هایی که دو حرفی هستند دو قسم‌اند: ...» از آنجا که «ثنائی» نامی دیگر برای دو حرفی است، باید در میان دو کمان قرار گیرد. مورد دیگر در بحث علم ابتدای صفحه ۱۵۵ آمده است: «علم اسمی است که بر شخص یا حیوان یا چیز واحدی ... دلالت می‌کند؛ مانند جعفرُ «نام مردی» براق «نام مرکب رسول الله (ص)» ...». روشن است که نام‌های خاص عربی باید در گیومه و معانی آن در میان دو کمان قرار گیرد و پس از هر مورد، ویرگول گذاشته شود: «مانند: «جعفر» (نام مرد)، «براق» (نام مرکب ...)، ...».

۳-۶. غلط‌های چاپی غیر قابل چشم‌پوشی

- علامت همزه (ء) هیچگاه بر روی همزه وصل نمی‌آید، ولی مثلاً در حل تمرین صفحه ۷ آمده است: «همزه «أذکروا» و «إنقطاع» و «اللذات» و «التبعات» همزه وصل است». اصلاح شده این کلمات «أذکروا»، «انقطاع»، «اللذات» و «التبعات» است.
- در تمرین صفحه ۱۹، کلمه‌ی «الفواضل» در بیت دوم تمرین باید «الفضائل» باشد (بستانی، ۱۹۹۸م: ۳۰۹/۳-۳۱۰).
- در مصرع دوم بیت ۳ تمرین صفحه ۲۲ و ۲۳ با صدر «وطولت الأرض السماء سفاهة» کلمه‌ی «الحمی» صحیحش «الحصی» است (بستانی، ۱۹۹۸م: ۳۱۱/۳).
- در صفحه ۳۸ ظاهراً توضیحی که در خصوص «معانی باب افعیال» آمده، به علت خطای چاپی نیاز به اصلاح دارد؛ نخست اینکه باید قید «شدت و زیادت» را به ابتدای

معنای این باب افزود و دوم آنکه عبارت «زایل شدنی» در پایان توضیحات باید به «زایل نشدنی» تبدیل شود؛ بنا بر این اصلاح شده جمله کتاب چنین است: «بر شدت و زیادت رنگ یا عیب حسی عارضی (رنگ و عیبی که زایل می شود) دلالت می کند؛ ... و به ندرت بر رنگ و عیب حسی زایل نشدنی (غیر عارضی) نیز دلالت می کند».

- فعل متعدی صفحه ۶۰: در قسمت «الف» یکی از شرایط فعل متعدی را «قبول ضمیر غایب در جمله تام که پیش از فعل، اسم جامد و یا مشتقی (به جز طرف و مصدر) واقع شده باشد» معرفی کرده؛ کلمه «طرف» باید «ظرف» شود (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۱/ ۴۸۴).
- آیه (الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَاتِنِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ) [آل عمران ۳: ۱۷] به عنوان پنجمین آیه در تمرین صفحه ۷۳ ذکر شده که «أ» در ابتدای آن زائد است.
- در یادآوری ۲ قسمت «الف» بحث «بنای اسم مفعول» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۷۴) بعد از بیان ساخت اسم مفعول از ناقص واوی به اشتباه به جای «ناقص یایی» ترکیب «مثال یایی» آمده است.

- حرف عطف واو در مصراع دوم بیت ۳ تمرین صفحه ۷۷ زائد است و مُخَلَّ و وزن بیت شده است؛ به این ترتیب صحیح مصراع این گونه است: «قَدْ أَقْرَ الطَّبِيبُ عَنكَ بَعْجَزَ».
- در صفحه ۸۷ بحث «اسم ثلاثی مجرد» یکی از اوزان اسم ثلاثی مجرد «فَعَلَّ» معرفی شده و سومین مثالی که برایش آمده «جُرِّدَ» و معنی آن «نوعی موش» نوشته شده؛ که با توجه به معنی، صحیح کلمه «جُرِّدَ» است.

- در ارجاع پانوش ۱ صفحه ۹۰ «امرؤ القیس» به صورت غلط «امراء القین» آمده است.
- در موضوع «جمع مذکر سالم»، کلمه «اسم» بر سر «جمعهای مذکر سالم» زائد است: "الف) شرایط ساختن اسم جمع مذکر سالم از اسم علم. از اسمهای علم، اسم جمعهای مذکر سالم زیر ساخته می شود" (ماهیار، ۱۳۸۵: ۹۸).

- صفحه ۹۹ در بحث شرایط ساختن اسم جمع مذکر سالم از صفت، برای صفاتی که غیر عاقل هستند و جمع مذکر سالم بسته نمی شوند دو مثال: «صاهل» و «ضار» ذکر شده که اشکال در دومین مثال است، چه «ضار» می تواند صفت برای عاقل هم باشد. صورت درست آن «ضار» (الضاری) به معنای حیوان درنده است.

- در تمرین صفحه ۱۰۸ مصراع دوم بیت سوم (با آغاز: وَقَدْ عَلِمَ الْقَبَائِلُ مِنْ مَعَدٍّ)، «إذا» به غلط «أذا» نوشته شده است.

- در بحث «احکام اقسام نسبت» صفحه ۱۱۴ قسمت «ب» «حکم نسبت در اسماء ممدود» آمده است: "اگر همزه مقلوب از «واو» باشد و برای تأنیث به کار رفته باشد به

واو بدل می شود". با توجه به اینکه همزه در یک اسم ممدود سه حالت دارد: اصلی، منقلب از اصل و زائد، و همزه زائد نیز همان همزه تأنیث است، معلوم می شود متن کتاب دست خوش غلط چاپی شده است. صورت درست جمله چنین است: "اگر همزه مقلوب از «واو» نباشد... "یا بهتر است گفته شود: «اگر همزه زائد باشد و...» (ابن عقیل، ۱۳۸۱: ۲/ ۴۵۸).

- وزن های تصغیر در عنوان «بنای اسم مصغر» صفحه ۱۱۷ «فُعَيْلٌ، و فَعِيلٌ، و فَعِيلٌ» معرفی شده که حکمت فاء در وزن دوم و سوم باید مضموم باشد.
- «واو» در آیه (کیف تکفرون بالله و کنتم أمواتاً فأحیاکم) [بقره ۲: ۲۸] مذکور در پایان صفحه ۱۳۷ - بحث «اسم استفهام» - از قلم افتاده که باید اضافه شود.
- ذیل عنوان «حکم عدد مرکب»، سطر ۳، صفحه ۱۵۱، مثال معدود مؤنث عدد مرکب «أربع عشر إمرأة» آمده که صحیح آن: «أربع عشرة امرأة» است.
- در «نمونه حل تمرین» صفحه ۱۵۳ در تحلیل صرفی کلمه «أَلَا تُكَلِّمُ» به خطا نوشته شده است: «فعل مضارع (نهی)»؛ در حالی که «فعل مضارع منفی» است و منصوب بودن فعل، دلیل بر غیر عامل بودن حرف «لا» است.

۶-۴. حرکت گذاری

- در تمرین صفحه ۱۹، پنج بیت پراکنده از قصیده «ألا في سبيل الجد ما أنا فاعل» سروده ابوالعلاء معری آمده که چند خطا در حرکت گذاری آن هست: در بیت اول «يُصَدِّقُ» و «يُخَيِّبُ» به صورت فعل معلوم ضبط شده که درست آن «يُصَدِّقُ» و «يُخَيِّبُ» - به صورت مجهول - است. در بیت سوم «يَثْقُلُ و دُونَ» باید به صورت «يَثْقُلُ و دُونَ» نوشته شود؛ فعل از باب افعال، و فاعل آن «دُونَ» است. در بیت چهارم «تجاهلت» به صورت «تجاهلت» است. (بستانی، ۱۹۹۸م: ۳/ ۳۰۹-۳۱۰).

- اعراب کلمه «الزرع» در مثال صفحه ۳۴ که برای معنی «رسیدن وقت چیزی» در باب افعال آمده، باید مرفوع و نه منصوب باشد: «أحصد الزرع».

- در سر تا سر کتاب حرکت بعضی از کلمات باید اصلاح شود؛ از جمله: «رُمَيْتَا» (صیغه ۵ در صرف ماضی مجهول رَمَى) (ماهیار، ۱۳۸۵: ۴۸): «رُمَيْتَا»؛ «تَرْضَيْنَ» (صیغه ۱۰ در صرف مضارع مجهول رَضِيَ) (ماهیار، ۱۳۸۵: ۴۹): «تَرْضَيْنَ»؛ «فانعيني» در بیت سوم تمرین (از معلقه طرفه بن عبد) صفحه ۵۹: «فانعيني» که عین الفعل در مضارع و امر (نَعَى، يَنْعَى) منصوب است (و نیز نگر: بستانی، ۱۹۹۸م: ۱/ ۶۶)؛ وزن «فُعَلَّة» به عنوان یکی از

اوزان صیغه مبالغه معرفی شده ولی مثال آن «ضَحَكَةً» است که باید «ضُحَكَةً» شود (ماهیار، ۱۳۸۵: ۸۰)؛ کلمه «بَلَّغَ» در تمرین صفحه ۸۵ جمله چهارم (منقول از نهج البلاغه) به «بَلَّغَ» تبدیل شود؛ در ابتدای صفحه ۱۰۵ در دنباله یادآوری ۳، بحث «جمع قله» آمده است که دو وزن «فَعَال» و «فَعِيل» بر وزن «أَفْعُل» جمع بسته می‌شوند، اما مثال اول «ذِرَاع: أَذْرُع» ذکر شده که به این ترتیب معلوم می‌شود فاء در وزن «فَعَال» به اشتباه مفتوح است و صحیح آن «فَعَال» است؛ در صفحه ۱۰۵، در بحث «جمع کثره» سومین وزن از مشهورترین اوزان این نوع جمع با توجه به مثال‌ها به نادرستی به صورت «فِعْل» آمده که باید «فَعْل» باشد.

– تمرین صفحه ۶۴ بیت اول: با توجه به ضمیری که بعد از «فلا تکتمن» در مصرع اول («فلا تکتمن الله ما فی نفوسکم») آمده طبق قواعد «نون تأکید» صحیح مرفوع بودن میم در «فلا تکتمن» است: «فلا تکتمن» (بستانی، ۱۹۹۸م: ۸۵/۱).

– بیت ۸ از تمرین صفحه ۹۳ – ۹۴: در مصرع دوم (سلامٌ علیکم کیف حالکموا بعدی) اعراب «حالکموا» باید اصلاح شود چون مبتدای مؤخر است: «حالکم».

– در تمرین صفحه ۱۴۰ مصراع اول بیت ۱ آمده است: «أَطْرُدُ الْيَاسَ بِالرَّجَاءِ فَكَأَيِّ» که «أَطْرُدُ» فعل امر است و باید ساکن بیاید: «أَطْرُدُ الْيَاسَ بِالرَّجَاءِ فَكَأَيِّ».

– در صفحه ۱۴۴ در سطر پایانی بند اول از بحث ظروف، حرکت کلمه «حسنه» در آیه (وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) [نساء: ۷۸] منصوب شده که باید مرفوع باشد و به جای کلمه «يقولوا» هم به غلط، فعل ماضی «قالوا» آمده است.

– صفحه ۱۵۸، بحث «معرفه به اضافه»، در مثال قسمت «ج» «إِكْرَامٌ مِنْ زَارِقِي وَاحِبٌ» فعل «زارتی» باید به «زارنی» تبدیل شود؛ و در قسمت «و» کلمه «کتاب» در مثال «ورق کتاب المعلم» مضاف الیه و مجرور شود.

۷. اصلاح معانی کلمات و متون

– در پانویشت دوم صفحه ۸۵ جمله شماره ۲ تمرین (سخن امیر المؤمنین علی (ع): «الإيمانُ معرفةٌ بالقلب وإقرارٌ باللسان وعملٌ بالأركان») این گونه ترجمه شده: «ایمان، شناختن دل است و اقرار به زبان و با اندامها». در این برگردان «شناختن دل» برابر نهاد «معرفة القلب» است نه «معرفة بالقلب»، وانگهی «عمل» در ترجمه نیامده است.

– تمرین صفحه ۹۷ در ترجمه اولین آیه (رعد: ۱۳: ۳) در پانویشت ۲ آمده است: «و اوست آن که زمین را گسترد و در آن کوه‌ها و نه‌رهایی قرار داد و انواع میوه‌ها را دو

قسم پدید آورد؛ اشکال در جمله آخر «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» است: (و از هر میوه جفت جفت آفریده) (آموزگار، ۱۳۴۹: ۵۰۰).

- ترجمه‌ای که در پانوشت ۱ صفحه ۱۱۱ برای بیت اول تمرین همین صفحه یعنی بیت ابوالعلاء معری:

«الموقدون بنجد نار بادية لا يحضرون وفقد العز في الحضرة»

آمده با اعرابی که در متن کتاب برای کلمه «فقد» گذاشته شده مطابقت ندارد؛ در این ترجمه چنین آمده است: «آنان روشن کننده آتش مهمانی در مکان مرتفع بادیه‌اند و شهر نشین نمی‌شوند (و معتقدند که) فقدان عزت (با از دست دادن عزت ضیافت مهمانان در بادیه) در شهرنشینی است». اشکال در معنی مصراع دوم است و از آنجا که «فقد» را منصوب آورده باید ترجمه این گونه باشد: «با وجود از دست رفتن عزتشان در شهر، شهرنشین نمی‌شوند» و اگر گفته شود ترجمه مذکور در کتاب ترجیح دارد باید اعراب «فقد» به عنوان «مبتدا» مرفوع باشد.

- بیت سوم تمرین صفحه ۱۱۲، قبل از بحث «نسبت»:

«الكبير والحمد ضدان اتفاقيهما مثل اتفاق فتاء السن والكبير»

در پانوشت ۲ ترجمه شده: «اتفاق ستایش و خودخواهی اتفاق دو ناهمگون است نظیر سازواری مرد جوان با پیر» (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۱۲). از آنجا که «فتاء» در لغت به معنی جوانی (مجمع اللغة العربية، ۱۳۷۲: «فت و»)، و «فتاء السن» هم جوان‌سالی - در برابر «الكبير» به معنی کهولت سن و پیری - است، معنی بیت باید تغییر کند: «خود بزرگ‌بینی و ستایش دو ناساز و ناهمگون‌اند که سازواری آن دو بسان هم‌داستانی جوانی و پیری است».

- صفحه ۱۳۶، بند دوم، ذیل عنوان «اسماء استفهام»: معنی جمله «بمن استعنت؟» را «که را یاری کردی؟» ذکر کرده که نادرست است و صحیح آن «از که یاری جستی؟» است. - باید به معنی آیه (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) [ق ۵۰: ۲۸]، در پانوشت ۵ صفحه ۱۴۴ کلمه‌ای افزوده شود تا معنی صحیح باشد؛ این کلمه را داخل گروه می‌آوریم: «نزد من به خصومت برنخیزید که من پیش از این [، هشدار] عذاب شما را «در کتاب الهی برای اتمام حجت» فرستاده‌ام».

- در صفحه ۱۵۶ در قسمت «ج» برای لقب (از انواع علم)، مثال «شغری» آمده و به «از حد در گذرنده» برگردان شده ولی درست آن «درشت لب» است.

۸. نتیجه گیری

کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ نگاشته دکتر عباس ماهیار، چاپ انتشارات «سمت»، به عنوان منبع اصلی دروس صرف و نحو عربی ۱ و ۲ به ارزش ۸ واحد برای دانشجویان مقطع کارشناسی زبان و ادبیات فارسی تدوین شده که مطابق سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی درسی است.

از منظر بررسی صورت گرفته بر بخش «صرف» کتاب، نقاط قوت و ضعف آن به شرح زیر است:

از جمله نقاط قوت بخش «صرف»: بیان گسترده قواعد عربی در غالب مباحث، ذکر تمرین و نمونه حل آن در پایان هر بحث که از همان ابتدا دانشجو را گام به گام در یادگیری تحلیل صرفی کلمات بر اساس آموخته‌های خود در هر مبحث یاری می‌کند؛ مشتمل بودن تمرین بر آیات قرآن کریم، نهج البلاغه، و ابیات عربی به کار رفته در متون ادب فارسی همراه با ترجمه آنها در پانویس است که دانشجو را با متون عربی پیش‌تر مأنوس می‌کند.

شرح مواردی که اصلاحشان در چاپ‌های بعدی کتاب ضروری است، در متن مقاله گذشت و نتیجه آن است که قسمت‌هایی از تعاریف و قواعد دستوری، نیاز ضروری به اصلاح دارند و بعد از این مورد، بازنگری مثال‌های دستوری در مرتبه دوم اهمیت قرار می‌گیرد، چه در یک کتاب درسی مربوط به دستور زبان، صحت تعاریف و قواعد و مثال‌ها مهم‌ترین نقش را در آموزش و ارتقای سطح علمی بر عهده دارند و کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ از این حیث خالی از عیب نیست.

نکته دیگر قابل توجه، ویرایش کتاب از نظر ظاهر همچون اصلاح قالب ارجاعات قرآنی، دقیق‌تر کردن نشانی عبارات نهج البلاغه، کاربرد صحیح علائم نگارشی، اصلاح خطاهای چاپی غیر قابل چشم‌پوشی، و حرکت‌گذاری و اعراب عبارات است. بخشی که در آن اشکال کمتری به چشم می‌خورد، معانی کلمات و متون ارائه شده است.

نیز شایسته است در ترتیب برخی مباحث - از جمله انتقال بحث «معرب و مبنی» از بخش «نحو» به بخش «صرف» تجدید نظری صورت گیرد. به این ترتیب کتاب صرف

و نحو عربی ۱ و ۲ با یک بازنگری کلی می‌تواند جایگاه خوبی در آموزش قواعد عربی به دانشجویان کارشناسی رشته «زبان و ادبیات فارسی» داشته باشد. امید است این مقاله توانسته باشد پنجره‌ای هر چند کوچک فراروی مدوّنان و نویسندگان کتب آموزش قواعد عربی گشوده باشد.

منابع

قرآن کریم.

- آموزگار، حبیب‌الله (۱۳۴۹). خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید. ج ۲. تهران: اقبال.
- ابن‌عقیل، بهاء‌الدین عبدالله بن عقیل (۱۳۸۱). شرح ابن‌عقیل علی ألفیه ابن‌مالک ومعه کتاب منحة الجلیل بتحقیق شرح ابن‌عقیل. به تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید. ج ۲، تهران: استقلال.
- بستانی، فؤاد افرام (۱۹۹۸م). المجانی الحدیثة عن مجانی الأب شیخو. ج ۵. ط ۴. قم: ذوی القربی.
- حسن، عباس (۱۳۸۸). النحو الوافی. ج ۴. قم: ذوی القربی.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۸۷م). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی.
- سلطانی، محمد علی (۱۳۸۸). «راهکارهایی برای سودمندسازی نقد کتاب»، آینه پژوهش، سال بیستم، شماره اول / شماره پیاپی ۱۱۵، ۲-۴.
- سیوطی. عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۳۸۶). البهجة المرضیة لجلال‌الدین السیوطی علی ألفیه ابن‌مالک. به تصحیح سیدعلی حسینی. ج ۳. قم: دارالفکر.
- شرتونی، رشید (۱۳۷۸). مبادئ العربیة. ج ۴. ج ۶. تهران: اساطیر.
- صدقی، حامد؛ سیده اکرم رخشنده نیا؛ معصومه نعمتی قزوینی (۱۳۸۴-۱۳۸۵). «نقد و بررسی کتاب «مبادئ العربیة» (جلد چهارم)»، نامه علوم انسانی، شماره ۱۳، زمستان ۸۴، بهار ۸۵، ۱۲۷-۱۴۰.
- طباطبایی، محمدرضا (۱۳۸۹). صرف ساده به ضمیمه صرف مقدماتی. ج ۷۱. قم: دار العلم.
- فولادوند، محمدمهدی (۱۳۸۰). نهج البلاغه امام علی (ع). تهران: صائب.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۵). صرف و نحو عربی ۱ و ۲. تهران: سمت.
- مجمع اللغة العربیة (۱۳۷۲). المعجم الوسیط. ط ۴. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.